



کتابخانه
جمهوری
ایران

باب ۸۷
۸۷ - ۸

2

٥٠٥٦
٨-٣٧

2

کتابخانه مجلس شورای ملی
در خط و کتابت
عبدالحق میرزا (۸۰)
مؤلف (۱۲۷۱) از کتب (۲۵) اضافی
آقای سید محمدعلی بیگلربیگی
شماره ثبت کتاب
۳۱۹۷۵
۴۲۶۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی اهدائی
۱۳۷۱	

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب در معرفت و احکام اقصای هند

مصنف سید ابوالحسن علی حسینی (۸)

مؤلف جلد (۱۴۷) از کتب (۲۲) اهلبی

آقای سید محمد صادق به آقاخان، میر شروای ملی

شماره ثبت کتاب

۳۱۹۷۵

۴۲۵۶

خطی اهدائی
مجلس شورای اسلامی
۱۳۷۱

This image shows a fragment of a manuscript page, likely from a historical Islamic text. The text is written in a highly stylized, cursive Arabic script, characteristic of the Maghrebi or Andalusí style. The ink is black, and the paper is aged, yellowed, and heavily stained with foxing and water damage. The fragment shows several lines of text, with some words appearing to be 'بسم الله الرحمن الرحيم' (In the name of Allah, the Most Gracious, the Most Merciful) at the top. The script is dense and flowing, with many ligatures and decorative flourishes. The fragment is irregularly shaped, with torn edges and significant discoloration.

کلین

[illegible]

دولایت اهل بیت میوه اوست چنانکه درخت کامل و تمام نباشد الا میوه چمن درخت
 اسلام و دین تمام نباشد مگر بولایت و متابعت ما و اهل بیت ما پس چون کلام **لا اله الا الله** را
 بر زبان رانی آنکه پاک کردی و از دوزخ خلاصی یابی و نعمت مقیم بری لا اله الا الله دوای
 حفت هر چه می بردی بهشت است از عمر تو تا هرگز که در آن ماه کرده باشی که حرف از کلمات **لا اله الا الله** را
 در دهان بیاوردی و آن گاه را بخواند **ان الحیات بقیت الحیات** لا اله الا الله دوای
 حفت و محمد رسول الله دوای دوزخ و شش بار روزی بیست و چهار ساعت میگوید که ای شیخ
 من بیست و چهار ساعت شب و روز عمر تو را فدای این حرف بکنم و بیست و چهار ساعت
 در دنیا در حق می آید امیرالمؤمنین علیه السلام بپایه حرفت اگر لا اله الا الله و محمد
 رسول الله ضم کنی از حفت در که دوزخ آرا و شوی و بد رحمت بهشتان و بهشت برین رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم انکه شری خود بماند و او لا اله الا الله بران نقش کند بماند
 میفرمود تا محمد رسول الله بران ضم کند چون حضرت رسالت آوردند خط دلجا نوشته
 بودند رسول گفت این خط چیست گفت یا رسول الله تو نمیدانی که لا اله الا الله در آن
 نقش کن خواست من که نام محمد رسول الله بیان کنم کنم گفت و یک خط چیست گفت
 نمیدانم در خط که گفت یا محمد لا اله الا الله خواست تو بود و محمد رسول الله خواست مسلمان
 که بدان ضم کند و خواست ما بدان بود که عیسی و علی الله بران ضم کنیم که ی ولایت
 عالی کلمه شهادت مقبول نیست الا بعهود صلی عمو ما من یا قوت العزیز است
 العرش و اسفا علی ظلمه طاوت فی الارض البیعه السخفه فافان العتق لا
 الا الله اهلن العرش و ترک العهود و ترک الطوت فیقول الله اسکن عیسی
 فیقول کیف اسکن و انت لم تعقر لعلها فیقول الله اسکن اسکن و اعلانی و یسکن

نویس

سوا آنانی عزت لعلها خواجده بود که پادشاه عالم عمو می آفرید است از کلام
 شری برشت آن مانی که از برکت تو زمین است و بر آن عمو در برش رسید چون بنده
 بگوید که لا اله الا الله عیش حق تعالی و حرکت آید و بسبب حرکت او آن عمو در آن ماهی حرکت
 آید پادشاه عالم گوید ای عیش ساکن شو که ساکن شو که ساکن شو که لا اله الا الله را
 بخواند که گوید ای در ششکان من که او با ششکان من که نمیدانم لا اله الا الله را بخوانم من عین الحیات
لا اله الا الله خواجده بود که بگوید من عین الحیات را بخوانم لا اله الا الله را بخوانم من عین الحیات
 عین ششکان اسفان و اهل بیتش باشد تا بگوید و میگوید حق تعالی میگوید ساکن
 شو که صاحب براس بر آن ساکن شویم پادشاه عالم گوید یا محمد زیدم و آن شاه در آن دو ماه استغفار
 می خواند صاحب خود را تا بقیامت و روز قیامت و بیست و چهار ساعت میگوید که ای شیخ
 از ده شجره رسالت کل باغبانیت خلاصه کنان مصطفی زیدم و دو ماه من رضی عیسی بن ابی طالب
 علی بن موسی الرضا علیه السلام که روایت میکند از بران خود میبینی رسول صلی الله علیه
 و آله که در برین برسد که نه از عالم شری بود که لا اله الا الله حقش حقش که خدا آهن من عدا می بین
 لا اله الا الله حصا و حقت هر که در حصار من در آمد از حصار من ایمن گشت و چون این حدیث روایت
 کرد گفت این را شتر طهارت و من از شتر طهارت و عین عیسی هر که اهل بیت رسول را دوست
 دارد و این کلمات را مقبول باشد در حق آید مثل الحیات لا اله الا الله کلمه شهادت لا اله الا الله
 عین کانی که گوید لا اله الا الله داخل اطمینان هر که از کلماتش لا اله الا الله باشد در بهشت آید
در ده الله که خدای اهل بیت است رسول آمد و شد کردی روزی چند دنیا در خواب از خواب بیدار گشتند
 پیار است از آنکه خلق عظیم محمدی بود بیاوت و در وقت خواب در حالت ترغاف گفت
 می جان که لا اله الا الله و محمد رسول الله و عیسی و آل الله تا به بهشت روی جوان خواست که

در صورتی که
در کتب معتبره

مانده زنده باشی چنانچه ادا اذنب و بنا قال استغفر الله چون بواسطه شیطان خلاف امر خدا
کند و گشت می رود دست و زبان وی روان شود و در عقب آن زخم کنش کلام استغفر الله
بود و اگر گفت مضر نباشد بر گناه کسی که استغفر الله کند و اگر چه روزی هفتاد بار بگوید که گشت
و گفت بخت کند که فردای قیامت نامه اقبال با گشت در زیر هر کنش نویخته باشد که
گفت است استغفر الله اما حضرت شاه مردان استغفار را از اشک طعمای بسیار کرده است
چنانچه آورده اند که یکی در حضرت وی گفت استغفر الله شاه مردان گفت ما در عالم باید داد
که استغفار چیست و همواره آن واقع علی بن ابی طالب گفت استغفار است و واقع بر پیشانی او
نشان است بر گشت دوم غم است بر آیین که بشکل آن بر جگر کشی بر پیشانی که مرده
در وقت است او گشتی چهارم و نهم که گشت نه نهم که گشتی که بر آیین کشی که بر آیین کشی
بر پیشانی زایل کرد ای دنیا جای آن گشتی از حلال بروید ششم آن گشتی که بر آیین کشی که بر آیین کشی
پیشانی چنانکه جلالت معصیت پشایند که هرگاه که برین خصال قیام نمایی و بعد از آن
استغفر الله گویی استغفار تو قبول باشد بختم آن پیش خصلت ادا اذنب است و نهم که گشت
اقامه اگر نفس و مالش و اهل و عیالش معصیت می کردی آرد دست در دامن صبر نه
و در جوشش بنگار آینه بود و خواه فرمود که صبر بر سه نوع بود صبر بر سر معصیت و صبر
از معصیت هر که را معصیتی برسد و بران صبر کند سیصد درجه و برادر صبر است حاصل شود
و اگر از طاعت زحمت و مشقت بوی رسد و بران صبر کند شصت درجه و برادر صبر
شود و اگر نفس او مایل معصیت باشد و او نفس خود را از آن باز دارد و بران صبر
کند شصت درجه باشد و بران صبر کند که صبر است گفت زهر چون شکر خورد
و شب که پیش آمدن هرگاه که خوب دانت که بر جای او صبر کردی و با صبر زهر

بر

آب داود آید پیش داشتی از مراد و مقصود یا نه **فصل دوم** قوی عن ربی
ای صلی الله علیه و آله و سلم اینه قال خبری جبریل عن الله تعالی اینه قال اذا و جبت
الی عبد من عبدی مصیبتی بدنه او ماله او نفسه او ولده ثم استقبل ذلک بصبر
جبریل استیغفر الله یوم القیامه ان انصب له میزانا او انشر له دیوانا صدق رسول الله
ای احمد و الجلال و ای صمد کم نزل و لا یزال ای حیا را عظم ای ستار اکرم رعایت
خواست کرم است نامرود و ای واجب نعمت نامرود و ای کشنده ابواب مراد است
نمانده اسباب حاجات بحق عاشقان را بهت و بختی مقربان در کامت که در آن زمان که
عمر را بکسوف اجل مکر کرده و ماه حیات ما در حقایق اقتد نور معرفت خود را بدرقه راه ما
کردن ما را با ططف پیغایت خود بنوازه کارهای ناساخته ما را ساخته ساز آتش خود
را بخت سوزنن ما و خشت مگردان دلهای ما را که از ترس آتش قهر تو کجاست سوخته
کردن ما که العالمین و یا خیر العالمین روایت از آن سید رسل نسیم کل کلمه معتد
سبل ما مورد قتل میل باغ جان قتل **پت** اینها خبر و او برده
عاشقانه از بوزرستان تاتیر او شفاعت کرده بر سرین نادری مهتد الامام
مهر و بهر امین سبل سرور این و خاتم انبیاء محمد مصطفی مرکز صلی الله علیه
و آله و سلم چنین میفرماید که جبریل امین یک حضرت رب العالمین مرا خبر داد که در دنیا
عالم میفرماید که چون مصیبت از مصایب دنیوی روی برسد که از بندگان حقیقی مانده
در عین او یا در مال او یا در ولاد او آن بنده بصبر جمیل تلقی کند از برای ثواب جبریل
و بران عفت خرج نکند و بقضا حق رضا دهد من که پادشاه عالم فردای قیامت شرم
دارم از آن بنده که برای او افعال او میران پای کشم یا در بیان مظالم او بدارم مگر عیب

او را بنیادیم مقیم رسام و پادشاه عالم هر بند را که دوست گرفت بیلا مبله کرد آنرا و اندو
 رفیق او کند و در در آفرین او سازد تا اگر بنالد و اگر بگریزد و روی گیرد و جفت و جفت
 در یک مقام است خار با کل در یک دام است هر که محبتی نهاد از محبت دردی بر روی
 کشاده از برای آنکه صاحب صادق از برای منافق پسداشته و بدی از محبتی جدا کرده
 پس اگر میخواهی که ترا از دیگر او قدری و قهرستی باشد هر محبتی و محبتی که تو رسد بران
 صبر کن و بسیار مردان بوده اند که از بهر صبر ایشان می عاف شده اند و بدو نیم میگرد
 آه منیکرده اند **مَنْ جَنَّتْ أَنْ يَخْلُقَ الْفِتْنَةَ وَ لَا يَأْتِيَ بِمَنْ يَخْلُقُ الْفِتْنَةَ خَلَا هِيَ بِسَدِّ أَرْبَعٍ**
 شایسته ای در بهشت میرود و هنوز بشناخته است مثل آنکه که پیش از شناخته شدن که چیز
 بر ایشان رسیده **مَنْ جَنَّتْ أَنْ يَخْلُقَ الْفِتْنَةَ وَ لَا يَأْتِيَ بِمَنْ يَخْلُقُ الْفِتْنَةَ خَلَا هِيَ بِسَدِّ أَرْبَعٍ**
مَنْ جَنَّتْ أَنْ يَخْلُقَ الْفِتْنَةَ وَ لَا يَأْتِيَ بِمَنْ يَخْلُقُ الْفِتْنَةَ خَلَا هِيَ بِسَدِّ أَرْبَعٍ
 تا که جای رسیده که رسول و مومنان که با وی بودند انتظار نصرت کردند و گفتند این امر
 کی خواهد بود ما را و بپای من گفت میان مکه طایف بمقا و پناه مرده یافتند بیک
 ایشان جز که سبکی و بی بری نبوده و گفت در کتاب تو اریان خوانده ام که چون حق تعالی
 در بلا و محنت بر تو بمشاید شادمان شو که آن سبیل این را در سل امت و چون محنت
 و راحت بر تو بمشاید بر خود بگری که با تو خلاف آن کرد که با انبیا کرده پس شرم طردی در این
 راه است که چنان پیشی بلا باشد و هر که که خواری سپید چنان خسریاری آن کند که بلا
 محنت برای دوستان است که **لَا تَبْذُرُوا مَوَاطِنَ عِلْمٍ إِلَّا تَبْذُرُوا نَفْسَ الْأَوْفَى وَ تَحْمِلُوا أَمْلًا مِثْلَ الْأَمَلِ**
 آورده اند که جمعی گفتار قصه ذکر کرد که گویا روی آن نیکو که با ایشان مقاومت نماید
الْفِرَارُ مِمَّا لَا يَبْلُغُ مِنْ سَبِيلِ الْمُسْلِمِينَ اگر بیا بدو محبتی رسیده است بوی که در

کلیه

شش شد ذکر کرد در میان درخت رفت چنین گویند که ایسین یک گوشه رود ای زکریا
 گرفت و پیرون درخت کجاء داشت و درخت در هم پست آن ملا عین بدانجا رسیدند ایسین
 لعین ایشان را زلات کرد و غصه موده آره آوردند و بر سر درخت نهادند و بازمی بریدند و هر
 لحظه از سر اوقات غیب ندا می شنیدند که بر می رسیدن آن بکر تا تاملی و آه نکستی که اگر با کسی و آه نکستی
 نامت از دوان پناه بران خوشیم **مَنْ جَنَّتْ أَنْ يَخْلُقَ الْفِتْنَةَ وَ لَا يَأْتِيَ بِمَنْ يَخْلُقُ الْفِتْنَةَ خَلَا هِيَ بِسَدِّ أَرْبَعٍ**
 کین همه زخم نماند و محال آه نیست و دشمنان از سرای وجودت بر آن کند و در سرای تو
 سخن ازیم پس چون از بهر نوقی ذکر کرد که گفت بکر ترا که خون من بر سر محبت تو می ریخته و صبر
 کرده و نگردد تا که بدو بخشش بر مید و در آن وقت که بدو بخشش بازمی برده اگر از وی سوال
 کردی که چه میخواهی از اجزای و ذرات وی نجات عشق برادی که آن میخوانم که شایسته
 این آیه می را **مَنْ جَنَّتْ أَنْ يَخْلُقَ الْفِتْنَةَ وَ لَا يَأْتِيَ بِمَنْ يَخْلُقُ الْفِتْنَةَ خَلَا هِيَ بِسَدِّ أَرْبَعٍ**
 در ترا ای بخت که زخمی هم کشی **مَنْ جَنَّتْ أَنْ يَخْلُقَ الْفِتْنَةَ وَ لَا يَأْتِيَ بِمَنْ يَخْلُقُ الْفِتْنَةَ خَلَا هِيَ بِسَدِّ أَرْبَعٍ**
مَنْ جَنَّتْ أَنْ يَخْلُقَ الْفِتْنَةَ وَ لَا يَأْتِيَ بِمَنْ يَخْلُقُ الْفِتْنَةَ خَلَا هِيَ بِسَدِّ أَرْبَعٍ
 صابر استیدان که خداوند را کردن می نمیدانند و پندارشی من الحرف بیک اندک از خوف
 و هم قومی که دشمنان شما اند و بیک سخن و قیظ و نقصان میداد گفتند که مراد نقصان میوه امر که
 نوزند است که زنده میوه دل باشد در حدیث آمده است که چون بنده مؤمن را
 زنده میبرد و پادشاه عالم خوشش آید که چون میوه و لب بنده مؤمن میزوی که اگر بد
 چنگت گویند که بارش لیاقت و ثناء تو و با ستم جاع گوید برای بنده من فدا شد و بهشت بنا
 کشید و از ایت اله نام من پس بفرمود که آنرا که درین بیات میبردند و خبیث
 بکند ایشان را بشارت داده آنرا که چون مصیبتی بر ایشان رسد گویند **عَالَمُ الْأَمَةِ وَ تَأْتِي**

نمود

وایا البیوم راجعون فاجاب مدد که حق استرجاع عند المصیبه چیرا نه مصیبت و احسن تقبلا
 و جعل لا خلفا صا کما رتضاه هر که نزدیک مصیبت استرجاع کن یعنی کلامه وایا البیوم راجعون
 بر زبان را انداختی تعالی چیر مصیبت او کند و عاقبتش نیکو گرداند و خلف صالح پدیدد هاش
 بهد و المون مصری گفت بگو رستان بگذشتتم زنی را دیدم کوری و پریشانی میگفت
 صبرت بخنان القبر خیرا منیده و بهل برع صبرت علی مال و علی بعضه خیال سرودی
 اصبرت قصه ملک و مع العین ثم رددتها الی ناطری فاجاب فی القلین فی القلین مدد را
 گفت تم ترا چه مصیبت رسیده گفت مصیبتی که کسی را از رسیده و در دستم که در دست دل
 و گشایش جان من بودند پدر ایشان روزی که مصیبتی می میگفت و کار در کار کرد و بکار می
 مشغول شد پسر پسر بکتر را گفت پسر ترا بگویم که پدر که گفت ملک چگونه شد دست و پدی او را
 پست و کار و در حق او بالید و ویران گشت خون جگر یا فتم بآنک بر روزم و دست میداد
 بر آوردم او بگریخت و بگو شد پدرش باز آمد بدو گفتم که چنین واقعه دست و او بود
 مطلب پسر پسر و ن شده ویرا یافت که شیر شمش در رسیده بود و او را در پشت گرفت و
 می آورد و در راه تشنگی بر و غالب شد و از تشنگی چشما و پویش شد و جان بحق تسلیم
 کرد و من و یکی بنیست بودم و بکار ایشان مشغول شدم پسر خود را را گفتم دست در کار
 و یک زود و پر خور غیث او تیر سوختم کردید مرا در یک روز چندین مصیبت رسیده
 گفتم چه میکنی گفت صبر با خود اندیشه کردم که اگر صبر و حسیع و شخص بودی و بایک
 بر آوردندی که صبر غالب آمدی صبر میکنم تا خدای تعالی مرا ثواب صابران و جسد
 که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که این آیت و تفسیر آن خاص در حق امیر
 المومنین است و او را پنهان چهره با امتلا و امتحان کردند که مرا و خوف و حیرت

کون

کردن و این امتحان و تکلیف کردید ابو درین معنی کسی را بنود تا هر کس که سدی از کربان
 کو بر آمدی تیغ او برش بر آید و هر ادب جمع روزه است که در پیشتر از سال روزه و آن
 و افطار روی بر یک کف مشت جو یا چند لقمه طعام بودی و گفتی صبی من الطعام
 ما یقیم ظمیری و لایقینی من عباده رب رب مرا از طعام آن قدر پس که پشت مرا
 راست دارد و از عبادت من نکند و مرا در بنفش من الاموال بدل و عطا و بخشش است
 باشن الذین یحققون اموالهم بالانسیل و الزنا رستا و عطا است و گفت اند ترک
 غیبت است لا شغالی بالقال تا بغیبت از قال باز نماند چه جهت او بودن جانشنا و قوس انک
 بودند نه تقایس اموال سرماء سرمان نه مالها و سرمان ان الاسواد اسود القاب منها
 یوم الکربیه فی المکتوب لا السلب و مراد بقصان نفس آنست که رسول صلی الله علیه
 و آله وسلم ویرا خبر داده که او را شهید کنند تا برسد منبر و غیر منبر دست بخان فرد
 آوردی ما یمنع اشتیاقا ان یفضا بهما من قوما بدم چمنغ میکند بدو غلب ترین امت را
 که باید این محاسن را بخون سر من خطاب کند و مراد بقصان میواد دل و دست
 یعنی جگر کوشه کان وی که رسول فیرا خبر داده بود که با ایشان چه کند هرگاه در
 حین کربستی زار زار و بگریستی و گفتی که از رسول علی السلام شنیدم که هرگاه که
 کسی بر چنین بگریه یا بگریخته بهشت او را واجب شود و الله عباس گفت امیر المومنین
 بعضین میشد بگره را برسد و زار زار بگریست و گفت ای عباس میدانی که این چه وضع
 است گفت که گفت اگر بدانی زار زار بگریه اگر خود آمده و دو کانه بگره و در و سر بران
 مناد و جعفرش و خواب شد انکو بر خاست و میگویی گفت درین ساعت بخواب
 دیدم که مردانی از آسمان فرود آمدند و با هماء سفید پوشیده شمشیر یافت ملا ده کوه

قد بیعت غت نوش کرد که من نه آن جام نهد به و با جام صفت و در نه ای اوشی
 ترافقت به و در یک نشد آرام با هم به دست من نایع انشا و من هر چه از پیش بدو نوش نهاد
 که می بود و بر نیت بهشت را که که عادت میکرد گفت یا کلمه ای حق به زین سلام
 بهای و بگو تا مرا بخت کند و بعد که شربش نه و که می بنام بر سینه خطاب دست
 در صیه که بر نیت را بگو که گفت لبه هم نه و خوام داد و در وقت نیت تو ای هستی یا
 آمد و اگر دوستی با من خواهم کنم و ستم موی با آه و پیغام رسیده بهت روی رنگ
 شما که گفت **ای تو که نیت با تقارین ما داشتی** اگر نیت به
 پارک به و ای بود دوستی تو بخواهم آن جان جهان به جای ما سالت جای طرب و شادمانی
 با ما این و زاهدان و صایان صفای عمارت و با صبیح و در ده عمارت حق را با در
 تو کان کار نیت که در هر چه که بختشان یکدانه که در دست خدا نشان می نواز و عاشقان را
 حیات انکالذت یا بعد که تم او گشته شونده از جان و دل انکاه و بر نه که جهان و در راه او در
 تا در تیغ عشق با سر نه و در صورت عشق طهر نشد هم عشق طلب کن و هر چه در این
 آری خواجه ولی میر نشد همه جهان صاحب رضای اوید و عاشقان در کمال عشق
 آهسته که اگر کزین عالمین را به ایشان عهد شد که هیچ کس که ام میفرسد و نیا رنده که
 مقصود و با ویکراس هر کسی را سر بری و قیامی برت بهرون از خود او بهر چه که
 ایشان یکشته **اولئك الاقوال عند ذلک فخلول فمعت** و در حق
 اندک و قدشان بر کشته و مردان و شیرین و ان صفت ایشان که در ده و در
 گفت **اولئك خدام الله الی ارضیه و الی مالک و الی** و در حق
الله و اینان بهایان به بند و در پیشش و نه آنکه کان پادشاهی

اندر

از درای که در است بهین ایش ت خدارا دوست دارد و خدایان را **فانما السید**
 گفت با بهت چنانچه به برین ایدب عثمائی وصلی را می و چپ ناری و انگ دینار
 به نیت به ویم اهل که نیا و با و در کوفته داشتند که باشد که سال با داران بیاید و تائیر است شما
 با ران فرستد طرافت کردیم و ناز کردیم و دعا کردیم با ران بنده جوانی به ویم که کسی آمد
 انکار صافان و در دهی اوشا به کسه ویم یک یک با بنام خواند و گفت در میان شما کسی
 نیت که خدارا دوست دارد و کفیم ای جوان خرد و دعا هست و بروی اجابت گفت
 و در شیه ماه و ششدهیم و می روی در خاک بالید و گفت خدایت ای دوستی تو که مرا ایضا
 با ران نیت با ران فرستاد و به انکار آب از سر پشماره ان شد پرسیدم که این بر آن
 کیت گشته ایم زین العابدین علی بن المین علیه السلام وی برخواست و یکشت
من شرف الله لا تشبه من الله انی **فانما السید**
له جلاله و عظمته **ما یفیع الله التواضعی و التواضعی**
من شرف الله لا تشبه من الله انی **فانما السید**
له جلاله و عظمته **ما یفیع الله التواضعی و التواضعی**
 خواهی که ترا کعب کند استقبال غایب و منی و این قه بان کن هر کسی برین پایه زسه
 این مرتبه تر با نیت اما چون در ده را بهت نمونی آتش کار کرد و در بر ایان بر کرد
 و از کار خود بهت دست در ده و توفی و تومب زد که در صدیق نهایت تحقیق رسد
 و صدایق ایان یا قدام صدق و ایتان کسه را توفی و تومب و انابت از درین کجاست
 کوثر از ضیاع و خضوع و در گوشش کشت تیغ بران غرقای هواست از دما و در سوزش
 صادق آید و این همه باید که از کعبه شیطان الهی نباشد کعب پر شایعانی که بهشت و دنا

تا وقتیکه گفت تو فاضلتری یا مکتبی حق تعالی موسی را بر سالت پیش نهادن
 می فرستاد گفت خیر هم گمراه کشد گوئی را از ایشان گشت هم بر ادم را از ایشان را
 با من نرفت و چون رسول الله علیه و آله وسلم مرا فرمود که سوره بر آید بر ابل
 که خوانم و من صاف و خیرش را گفتم بودم شرسیم و بر نتمه برایتان خوانم
 و بعد به و عیدشان کردم گفت تو فاضلتری یا عیسی گفت مریم مادر عیسی در بیت
 عیسی بود چون وضع جنین شد که از آنکه سپردن و در آن خانه عید
 خانه و لادت نیست و فاطمه مادر عراجون وضع حمل خواست بود سپردن کعب بود
 آواز آمد که در کعب در ای در اندون کعب شد و من آنجا در و در آمدم گفت
 راست گفتی یا امیر المؤمنین **أَقْبَلْنَا لَكَ وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ**
عَلَيْكَ يَا مَالِكُ بْنُ حَبْرَةَ **وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ** **وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ**
 که تو را و انجیل خوانده بود و او صبا پیغمبر از ایشان است بر پیش رسول علیه
 السلام آمد و گفت یا رسول الله هر پیغمبر را دو خطبه بود یکی در حال حیات و یکی
 بعد از وفات خطبه نخست در حال حیاتش بر من بود بعد از وفات یوشع بن
 نون و خطبه عیسی در حال حیاتش کاتب بن یوسف بود و در زمانه شش
 شهر بن جود و پسین خوانده ام که آنکه یکی و خطبه پیش بود و در حال
 حیات و بعد از وفات مرا پان نسبی که یکی بود و یک گفت یک پاره پاره
 ام نسبی که یک پاره بر رسول ادم برگشت دست نهاد و با گشت بر آید چون
 آرد که در دوازده شهرت و همچون یا قوت سرگردانند و اگر شتری بر وی نهاد
 نقش بر آید آید دست راست بر شقی خانه و دو دست چپ بر زمین بی آنکه

باز

بشت و تا که گفت هر کس این تو را بر کس کرده ام او دهنی است و حال حیات و بعد
 از وفات گفت سلطان مرا بلی اشارت کرد و من صحت وی خوانده بودم و در آن
 نسب زندان وی پیش وی شدم و گفتم تو دهنی رسولی گفت آری یا رسول الله
 سنگ پاره بوی ادم برگشت نهاد و باید و آرد که در دهنش و یا قوتی سرگردان
 و اگر شتری بر وی نهاد و نقش در وی بود و یک است بر زمین زد و یک است بر
 شقی خانه بی آنکه بشت و تا که گفت ام نسبی که گفت من را ایدم و پیش پاره پاره
 و اگر که یک بود گفتم دهن پاره بوی گشت آری یا رسول الله سنگ پاره
 بوی ادم و ی نسبی که ن کرد که پاره بود و با خود گفتم دهنی او را یکی بنم که او
 که او است اتفاقا در حبس سپیدین را دیدم گفت من تو از آن کسی که گفت ای
 ادم من آنکه که خطبه دهنی بر ادم و دهنی بر دهنم و پاره پاره نام را نه پاره
 یا رسول الله سنگ پاره بوی ادم او پیش برگشت نهاد و آرد که در
 و هر شت و یا قوتی سرگردانند و نقش در وی بود و یک است در وی
 که هر که کرده ام نام رسول امیر المؤمنین و حسن و حسین و نام نام از فرزندان
 حسین بر وی پاره پاره و من از آن یک کردم گفتم و یک پاره پاره ای ای
 دست راست برداشت من عید وی از آنکه دیدم کرد و بنوا بر آید شد
 پنهاندم و پیش شد و علی علیه السلام شاهی نمود و نسبی که من داشت
 با هوش ادم و آن شایع بود و با شست خشک شده است و بر مرد گردید
 و صحت کرده ام که آنرا در کفن من بنهد و حق تعالی مرا عراده نام دهن
 العاجین را در با شتم و ی هر دو منجه من نمود و بصیرت و یقینم بر آید

شد و دوستی ایشان با کشت و دهنم آمیخت گردید **أَفِي خَلْقٍ يَأْتِي**
شَيْءٌ مِّنْ خَلْقِهِمْ **وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ** **وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ**
 علی علیه السلام گفت هر که را دوست دارد و دوستی نام و اگر که دوست
 بود روز قیامت و بر او در موقف حساب در اندون حق تعالی و بر آنکه پیش علی
 کرد اند چون مترف شود حق تعالی آن مینات را بجنات بدل کند و دست
 خور اند هر دو مان نماید که بید آخر این شب را یک سینه بود و بعد از آن
 حق تعالی او را بر پشت فرماید و این است که گفت **وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ**
وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ **وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ** **وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ**
وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ **وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ** **وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ**
 یعنی دوستی اهل بیت است که در آنجا که از آنجا که فرود آید چنانکه با و عت
 بر که را از و رختن آن اگر میوه امید که بدین کرامت رسید تو را با گشت
 و طاعت ما و اید با هم آن آه تو لا اله الا الله که حق تعالی طاعت ما را با طاعت
 و طاعت رسول خود در من گردانیده است که **أَبَايَا اللَّهُ وَاللَّهِ**
أَبَايَا اللَّهُ **وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ** **وَاللَّهِ مَا لَكَ بِاللَّهِ**
 تبریک یا جعفر محمد باقر علیه السلام بسیار شستی روزی گفت
 من به تو یک تو را از دوستی تو می شنیم مگر از برای فضل و عت
 تو می شنیم و علی علیه السلام تبسم کرد و هیچ گفت روزی شنیدم
 انجمن یا محمد باقر علیه السلام از حال پیغمبر گفته یا راست یکی آن
 که با من رسول الله آن جوان در کدشت و وصیت کرده است که تو را

گواهی

سزاوری گفت بروید و کاروی بسیار دید چون و بر آنچه دید همانا بر سرش بگذارد
 تا بایم من بر خاست و در کدشت تا بیک آرد و در آن رسول بر آنکه در آن خانه
 شد که بر داشت و در آنجا که ای سلطان بر آنکه که ای تعالی ترا ندیده است
 آن جوان گفت یک بن رسول الله و با داشت محمد باقر علیه السلام گفت حالت
 چون از کدشت روح را بخش کرد و در آن مسیح یک نیک و این ساعت آوری
 شنیدم که از آن خوشتر نشد و بعد که در دهنش پادی دید که در دهن علی و بعد از آن
 خواست از وی بر وی با قوتی بزرگی صادق مفضل بن عمر گفت تو یک مکه که
 خود حضرت صادق علیه السلام بودم و ی یحیی برای آمد و بر اسایه خدیم
 از آن یحیی که کردم و ای آواز داد که ای مفضل بن عمر بر تو را سایه نباشد هر که
 شنیدم شود تا را با یود و در پشت آورده است که مروی از اهل خراسان است
 نعت بسیار داشت و در دست را اهل بیت بود هر سال بی شتی و بر خود خطبه
 کرده بود که هر سال بر آید و دنیا و غیرت صادق علیه السلام شنیدی که
 عیالش گفت مرا تیرج بر تیغ بکشد ارم را و لا حضرت رسول را پسیم و از آن
 خود ایشانرا خطبه و پیرم مرد اجابت کرد و در با خود دید و آن بزرگ دنیا
 که برای صادق علیه السلام می برد در دهنی از آن زن نهاد و فضل
 بر نود و دهم بر نهاد و چون پدید رسید و بر برگشت و دهن و قتل آن
 نگاه کرد و ای خود بود و قتل بکشد و در دهن مسیح زور نمود و متوجه شد از
 زن بر رسید گفت عیدم که با من کسی نبود که بیخاست منم یا شد و از
 مرد و دهن زن او که کرد و در دنیا را رساند و پیش حضرت صادق

و گفت فرست تا ب توین با او ایامش رسانیدند و بر باط قدس شراب انش
 جشایند و بعد از آن در ساری رحمت انباری را دی در میان آوردند و با نوح
 و دو لاج لاکش با ذکر دین در وقت مراجعت مهدی عیان رسید و
 گفت ای سید عالمیان و خواجهر دجانب که با دی و انباری می آید و دی
 رج آوردی **سید** با دی و انباری که با دی و انباری می آید و دی
 در پشت عدن بودی یا بستان ازم از بیل حرف خوردی یا شراب نوش
 خواجگ گفت دوست که را و جبر و یک دوست دوست باشد که پیش دوست
 سر که من و پیش بر جان بود و از دلم از جانان جهان بود و اندیشه در آن میان سرگردان
 تن بی تن و دل بی دل دجانبی جان بود و جان ای خواجها را خبر ده که چه کردی و چه
 سستی و چه بردی و چه آوردی گفت باز مردم و از آدم گفت ای مهر و بر خیز
 باز آوردی خواجهر از ابریکت اعدا و خبر داد موسی علیه السلام گفت ای مهر که
 تخلفی طلب کنی مهر که امتان تو ضیفانده طاقت آن با کران نداده خواجها با و
 شد و حاجت به بارگاه برداشت تخلف آمد باز چون بدی رسید و ویرا خبر
 داد گفت یا حجب اند و یک تخلف خواهد **سید** گفت از چه بریده و دوست من
 انقدر خواج تخلف میخواست تا سرخ نمازد ادمت و موافقت نای و تقصیر و ا
 داد و چون وقت در آید هر عملی که ترا باشد دست از آن بردارد و دی باز
 که در حدیث آمده است که چون بوی دهن در ادل وقت نماز ترک کند دنیا
 سکنه دردی بخیرت ملای آید حق تعالی صحت و بر اکتای کند و در و سب
 شراب از آردی باز و در و در آخرت میمان آبرایش نرود آورد

از او

آوردند الله که مومنه و با سپا روزی شورتانیت تا نان پزد و وقت نماز آمد
 و کوکی داشت و از کربستان آمد شیر میخواست و از گفت مرا سپه کار و از پیش آمد
 مسیح نیز از آن نیست که نماز کردم که زنی حق در است و نماز است و ابلین
 علفی از یادی بگردش باطن و غفارت دگر آمده گفتند ای مبین ما را چه کردی
 است گفت **آنست** **بالتجود نایت** **هذه فاعطفت** مرا سپه و فرمودند و گفت
 سید از گفتند اراج میزما می گفت که دگر و ویرا از شور از اید که دگرش را در
 شور انداختند که دگرش را یادی بگردش و چون آواز دی پیش ما در رسید آتش در
 دل و دی وقت و اما توفیق در آمد که واجب کند که از پیش خدا باز کردی و صبر
 ویرا در نیمه بکند ای انکه نماز بر من و دگر که سوخته و و پر خشنود و چه نماید کند
 پس چل قوی نماز تمام کرد چون بسپرد و رفت که دگر خود را دید و در میان
 آتش بازی میگرد و هیچ خبری بوی برسد بود چون فشان خدا را شکاه
 داشت خدا ای تعالی سزدند ویرا از آتش نگاه داشت تا بدانی که هر که خدا
 بود خدای او را بوقتن **کان لله کان الله** که آورد و که در دست
 ابو زعفران می حضرت رسالت آمد و گفت با رسول الله که گفتند ای خیر آدم
 اگر خود هیچ را می برم از خدمت تو خود می نامم و دگر بگری می نامم که بخوا
 بر می رسم که برایشان نظم کند خواجگ گفت خود ایشا را بخوا بر و در
 که سفید از ابرو آورد و در نماز است و دگر کی پاد و دی بگو سفید
 دل عفا و او نور کشتن شیطان بر سوسه من آمد که همین ساعت که سفید
 ترا شب کند و ترا بسبب معش فاند که گفت با کی نیست ترا و خیر خدا

و اینان بجز مصطفی و تولا علی مرتضی و خسر زندان دی و تبر از دشمنان
 دی با نه مرا این تبر از دی و هر چه در دنیا است که بخت و کوفته ای بخت
 مشیری در آید و دگر که در و دگر که در و دگر که در و دگر که در و دگر که در
 یا با و تو نماز میکنی دل مشغول مدار که حق تعالی مرا مدد کند که سفیدان تو کرده است
 تا از نماز فارغ شوی پس هر که با نماز خدای و اخلاص باشد و یقین آید پس باشد
 و هر که بخیر و در دگر ز خصله او پیشتر **الخاصون علی خطر عظیم** نظم
 نزدیک از پیش بود چنانی که ایشان دانند سیاست سلطان **فی قسطنطنیه**
سید روی عین النبی علی اله علیه وآله و سلم **ان الله قال من اخلص**
له جلی اربعین صباحا یا بیع لک الله من جلی لی اربعین
سید **الله** عالم فرمود که هر که بصلح صباح از برای رضا خدای بیزد
 و باط را با خلق از روز دو باب اعجاب از پیش بر دارد و در کرب طاعت یا
 در میان اخلاص جلالت و در خدای حق برسد و چنانی که عت از دل
 او بزیان آورد آن شود اما اخلاص آنست که خلق را از راه برداری و صبر
 آنست که خود را از میان بگیری و خود را زده خلی و رتبت و با و مرتبت اجتناب
 کنی که هر که افاضی و افعال خود را اجمت بند هر که خلادت طاعت بذاق وقت
 او رسد متوکلان حضرت هر یک با بی اجمعت و دگر ای اجمعت و عباد
 میگردند که **سید** **الخاصون** **ان الله قال من اخلص** **له جلی لی اربعین**
 چون نوبت دولت آدم در آمد و دال جلال و عظمت او بر کوس خدمت نود
 ایشان از سر طاعت خویش آواز دادند **ان اخلص فیما من الله فیها**

و بطله رضا در احوال خود و کما که در و دگر که در و دگر که در و دگر که در
 و هم سلطان امر از عالم او ادت و آمد که **اجلاد استقام** این مشق کل را
 سجد تا مقیم بود و تا از پیش زمین شایسته و ایشان از کما گفتند که **ان اخلص**
فیما من الله فیها **سید** گفتند که ایشان بطله هر که سینه و حق تعالی
 برابر ایشان بگرد و دست بشریت نگاه کرد و حق تعالی بطله ربوبیت خود را بر هم
 جواب باز آمد که **ای اخلص** **سید** ای در شکان شما را ایشان ظاهر
 بگریه و من بار ایشان باطن میگردم شمار ابرار از اکتب من اطلاع نیست و بر کما
 و بطله باه و توفد که شما جانی ظاهر ایشان می چند من صفای باطن ایشان
 می بینم اگر شما در صده طاعت ایشان و خدمت معنیت اند اگر شما دست بعصمت خود
 زده اید ایشان دست بر حق بازده اند عصمت شما را چه خطبه اگر قبول بده بازده
 ایشان از از عصمت چه هر چه من عفو بودمان حضرت از آن دست بنایت از آن
 و سابق لطف از آنی نوبت که پیش از آب و کل بوده است آرد و که و بیزد
 بگویند برین نفس مسکین می کشند خطاب کرد که شخصی می آفریم که هر که بجهان بنافیم
 را که بر قدر تم مستحیل بود لیکن غیرت عنان قدرت باز کشید خواستم که سرخست
 بی گفت او را بوحاشا این چنین است که **ان الله** که بگری میگردی داشت
 سر او را بنایت و دست داشتی گفتد خبر خود را از عبادت و دست میداری
 گفت تا بگویم که مرا فرزند ی دیگر بود و ما در عت و دگر ی با او شریک
 مگرد **الخاصون** چون آفتاب طلال آدم سر زده و ملائکه ملکوت را در
 پیش سر بر سر دی بجز و فرمودند که **ان اخلص** **سید** **ان الله** **ان اخلص** **سید** **ان الله**

پرسیدید اگر گفت روی منی که در کفایت پاکیزه باکی بود و اگر جان در بازیم
 و از برای دوست در یک بلا خوشتر است پس آن عاشق صادق را در یک از افش
 آنی که در جهان تسلیم کرد و کسی که در آن خطاب وقت در رسید که بر کمر منی بر کمر
 در غای بهشت و در آن مؤمن به بهشت رسید و در العین بر کمر نای بهشت
 آمده و بر وی شاد میگردد و دست او می نهد و دوستی چون جان دید خوشدل شد چنین
 باشد هر که از سر جان برخیزد جانان و جان با بهشت و در یک در وی غن
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ الْآلَةُ سَلَامٌ فِي مَنَاجَاتِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ قَدْ
وَصَلَّى فِي الْخَلْقِ إِذَا أَمَرَ خَلِيلًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كُنْتُ مِنْ كَلْبَةٍ كُنْتُ
مَنْ كُنْتُ كَلْبًا بَدَلْتُ نَفْسِي بِنَفْسِكَ وَجَعَلْتُ عَيْنِي رَدًّا عَلَى نَفْسِي لِقَاءِ
بِرَبِّ طَلَبِي وَبَدَلْتُ صدق رسول است با صفات خدا سرسياه شد را
 بزال الطاف و انضال خود رسید که آن یاران اندام و احسان از غام غوران
 بر فرق کشت کاران چارای مسه را در خردایس چنان با مصطفی و مرتضی و فرزندان
 ایشان بر باد و رضوان نشان با آله اعلیین و یا نیرالکهرین را و یا بان اخبار نبوی
 و معتز ان اشیا و مصطفی آن ستارگان شک وین بیدیدان طین و طاهرین
 روایت کنند که خواج گزین و خضر عالین در دنیا جاست گفت خداوند آدم را برگزید
 و خلقت خلقتش کرم کرد اندی و بیج اصطفی و اجاب بر برش رنای و یا ابراهیم
 را جاز طقت پرست نیدی و در ای شرف برکت جایش آفکندی و آواز ده
 او با طار عالم رسانیدی و موسی عزرا از میان اهل طینان و حصیان بیرون
 آوردی و صاحب امر را مجلس طر و محمد را از سباط نورش گردانیدی و صفای

محمدی

عینی بریم بطارم جبارم ساقی و ریان لقب روی در بایش عفت او بگفتندی چنان
 من نیار با حضرت بی نیاز تو را که گفتم در نه متر است ایشان با من شرح دادی نصیب
 من چه میفرماید خطاب وقت در رسید که محمد دل خوش دارد که داشت ترا برای تو آفریم
 و ترا برای خود و مقصد و همگان است تو ای سرور جمله موجودات تو ای آدم که خضر نبوت
 یافت از آن بود که هدف و محبت تو بود و مکتوف شد طهارت تو لایک کشت
 نی خلیل ابراهیم را که حلق خلعت پرست نیدم و آواز ده دوستی او با طار عالم رسانیدی
 از آن بود که حلق او را پرده نور جنت و کرم کشت بود لایک کشت من خلیل
 اگر موسی جان در دامن شقی نور بر او چرخ طار که جنت یافت با موسی همدم و فرغانی
 من آفتاب تو میکردم و شاه نامه محمد تو میخوانم و اگر موسی را که تو را لطف اعظم کردیم
 نید و تو کاش بر طارم جبارم تو دیم از آن بود که پیش قدم تو بود که **تَحَلَّتْ عَيْنِي**
رَدًّا عَلَى نَفْسِي لِقَاءِ بر سر عینه ظهور یک حضرت طقت از طینان بی علت خود آواز
 تو دیم و آرمیان منتظر میگردد **وَاَنْتَ يَا مُحَمَّدُ اَنَا اَحِبُّهُ مِنْ بَنِي آدَمِ**
وَلَكِنْ رَسُوْلُكَ اَحَبُّ وَاَنْتَ يَا مُحَمَّدُ اَنَا اَحِبُّهُ مِنْ بَنِي آدَمِ
 و آفتاب و کل بر آفتاب است آدم طغیلس محمد تو دیم از آن بود که محمد نسیل آدم بود
 است بر عالم آدم که خدا احمد بود و بر آفرین آدم غرض محمد بود
 است طاقن نبوی که از آدم بودیم و گاه که بود آدم آدم بودیم
 خود را فرستاد که گفت **يَا آدَمُ بَارِكْ اَللّٰهُ فِيْكَ وَفِيْ عَمَلِكَ وَفِيْ نَسَبِكَ وَفِيْ مَوْلَاكَ وَفِيْ**
مَوْلَاكَ اَحَبُّ اِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ یعنی من خیر بودم و بنویسمان آیت و کل
 بود و دیگر اگر اول خبری که حق تعالی بفرموده اند **وَاَنْتَ يَا مُحَمَّدُ اَنَا اَحِبُّهُ مِنْ بَنِي آدَمِ**

آفریدیم مردمانی آمدند و آب می آفتاب میدادند تا می میرانند شده رسول دست
 از کاسه برآورد و کاسه بجان بر آب بود و موسی عین بر روی باز و در یک کشت مصطفی
 با کشت و افشا کرد و ماه بشکفت و آن چنان بود که جوی برکشیدن خود ای
 خلالت و کرم کشیدن بود و جاست که نقش خود را بر دست شکر از تخت
 دل سترده بود و در دست خیره او کم کرده حضرت رسالت اعد که هر اید
 تو در آفاق میرند و ما از سر او را از تو چون حلقه بودیم بر مصداق قول خود
 میفرمای و این محبت که در زمین می نویسی ما را کان جاست که در این کار و ا
 بیاس پس می نویسی که این را با یاسان افکن و این طبق ماه را بر هم شکن
 تا ما را این خلیل خال خیریت شود و خاشاک شبست از معبر بصیرت ما بر خیزد و حاج
 چون این سخن بشنید گفت خداوند ای منی که این کار را با بر سر که اند که مصطفی
 است مرا تو ای ده تا بر این انگشت قرائت از ادم ما بر تریم باشد که این بخیزد
 توبت شود که این کوه دیکان چنان شود خطاب وقت در رسید که ای بکر ابا
 تو این مصطفی توبت تو ای منی که راه امیران است چه از اکبر است چنان
 است خود نگاه کرد ما را دید که از زیر دامن شفق سر کربان افق بر آورده بود
 و چون عالم را متوجه کرده آفتاب رسالت که شعله اندازد بر نور آفتاب
 و ماه غالب بود و در اشعاع انگشت خود بر میان ماه و ماه را بدو نمید کرد
 چنانکه یک نب از آن جاب که جدا بود و یک نیمه ازین جاب **عَرَبِيٌّ**
وَقَدْ نَفَيْتُ عَنْهُ اَلْبَدْنَ حَيْثُ اَتَتْهَا اَبْنَمُ یا یا پیش از عطف المقدس
 اگر از این اوسه ماه شنی گرفت و نور شید از خجالت رویش عرق نیت

چون خلیفای اسلام را علی را از یک نور آفرید و در حدیث دیگر فرمود که مرا علی را
 پیش از عالم آدم آفریدیم تا شد پدر ارسال ما هیچ وقت پس از شقی بودیم و در حق
 کوچک منی و قدسی بود و حق تعالی آدم را با نسیه و نور ما را در صلب وی نهاد آدم در
 بهشت بود و ما در صلب وی بودیم ابراهیم را در آتش انداختند و ما در صلب وی
 بودیم حق تعالی ما را از حبیبی که آن هم با ای و کائنات خلیل بود و کاسه بجان
 رسانید پس آن نور را بر نسیه که نور ما را در صلب ما بود و در علی را در صلب
 او طالع مزاجیت داد و علی را نام مست و دو نام از نامها خود آفرید ای امت حق
 که خود او نورش خود داشت من محمد و او علی و علامت و این طلیت زنی خواهد
 که چون در علی نبوت بر جاست چنانچه از بخیزد و عا که از کاسه سوختار را بکلیه خیز
 خلیل نطق میگردد و تا بر رسالت او **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِمَا اَسْأَلُکَ بِهٖ اَنْ تَجْعَلَ**
خود را در یک و کنج آله من آله ائمه اجداد هر که میفرماید که جبار است را بود
محمد مصطفی را بود موسی عین بر شک زود و از دین آری روان شد **اَللّٰهُمَّ**
سَهَّ اَنْتَ اَعَزُّ عِنْدَ اَصْحٰبِ اَهْلِ الْاَسْبَابِ او سرور انگشت و در خردان که دنیا کو در است
 از جبارین عباد که را رسول بودم در سنوی رسول آیت خواست گفت یا رسول
 یا آیت فاده است در مشک طهارت است که کثرت می باشد گفت چاره آنرا
 و کاسه بر کمر چار و در رسول رسول صلی الله علیه و آله و سلم دستها در
 کاسه نهاد و انگشتان از هم باز کرد و گفت یا جبار بر بسم الله که در آن قطعه و
 آب در کاسه را جاب گفت و در کاسه رقیق من آب دریم که از میان انگشتان
 رسول بر می جوشید و کاسه بر آب شد رسول گفت آب پاش مید و بر آید

تا به او گفت هر دو یقین : اول تا کی که در زمین : و الا راقم در کش تمام :
 ناصب معشوق و الله سبحانه و تعالی که بر او خویش خواهی که در سخن بگویم و مرا خواهی که در سخن بگویم
 یکی بزرگی را گفت هر پانصدی و گفت **کن فردا در آفرین** چینی که : بشش بجان باشد که بر
 غیر این است **آورد** و آنکه مردی زنی در حق او چون چهار خنجر کشید و میگردان در آن شب نگذاشت
 و آید از اسب هر دو پرسید که این چیست گفتند عروس این را دوست میدارد گفت چهار دگر بر خویش
 می کشد و یکی پرسید که چنانچه باشد که بر او دست میدار : را خواهی نه خویش نه دست بکنی
 خود را یکی پس گفتی ما را چه **أَيُّ لَحْمٍ لَكَ خَتَّةٌ قُلْ أَتَشَاءُ أَنْ أَدْنِيكَ**
أَكَلْتُ بِهَا ثَلَاثَ خَتَّةٍ وَأَلَذَّ أَشْفَى وَتَرَاهُ مستند عشق تو افروخته شد
 جان و دل عاشقان بر سرشته شد آتش بر صلت افروخته شد : از هر دو را دیشتر او دوست شد
آورد : آنکه امیر انوشیروان پسر خرد عباس را و شوهر خازن باب داد و تنی که هر دو کودک بودند
 یکی را بر آن داشت خویش نه وی یکی را بر عباس رکفت قل و آنچه یکی عباس گفت
 گفت بگو و گفت ای پدر شرم دارم که زنی را کی گفتی باشم که امیر انوشیروان را
 خویش آید بر او باب و از نیک گفت ای پدر ما دوست میدار می گفت ای پدر و دوستی
 را بیکدیگر چه نشود که دوستی حاصل آید را بود بر آشتی و مهری ای بود منکر یکدیگر و کان
 و بگو که در خان بوده اند ای عزیز این کمال طالب دنیا بشی طالب حق خدای بود طالب
 حق کسی تواند بود که دنیا و عقبی را فراموش کند **بست** بی حرف و دست کسی خوش کرد
 که دنیا و عقبی را فراموش کرد پس چون ترک دنیا کرد ای طالب حق باش و یقین
 دان که بی واسطه رسول و پیغمبر نتوان رسید اول قدم را در شهر شریعت باید نهاد
 و از شهر دین باید شد و از شهر شریعت که است آنکه خود را در شهر دین نهاد **عالم**

عالم از علی بن ابی طالب و از ستمزدان معصوم و بی برهمنیت ایشان در آنجا بختیخت برسی بواسطه
و بسبب میل کن **الامین و الشاه فیضه و الطریق الی شیخ حنفی**
چون آن قدم در راه ایشان نهادی مردان پادشاه کنش که در طاعت کاهلی کن او پیش
کرمای ابو زینب سبطی را داشتند از عظم ترین نهجی کنش را زده و در اوقیان نار اجزوه
سکنت نشاند اطاعت آنرا از یکدیگر نهجی کنش را زده و ام است که **درد خفیه**
الی شیخ حنفی **الطریق الی شیخ حنفی** **الطریق الی شیخ حنفی** **الطریق الی شیخ حنفی**
باطلاعتی از طاعت کمر دیکل آتش نادر مکتوم چون در خدمت کاهلی کنی آسب بر
تو حرام باشد یا جان از تشنگی بدی یان در طاعت دمی هوای خود را بر بساط حجاب و بر
میع کنند و در او رستاده و هیچ کینه هیچ خبر تو دیک شایخ تو را زان غیبت اگر کس
حلیت خدا را بدید اول کلامی بر تو قیامت نماید و بعد از آن تو را در حجاب و در حجاب
یا رضا و حق دوست باید یا هوای خویش **ب** پس ای رویش چه کنی تا بر کاه این
آتش نروی دل در دوزخ دوزخ دوزخ و در کاه پادشاه عالم است دست مال نکر
خلوئی که کردانی آورده اند که ششلی را در اول امیر و دوزخ دوزخ و در اول امیر و دوزخ دوزخ
پوشانید روزی امیر بر اعطای آداب و در آنرا بخت خلیفه پاک که خبر خلیفه
رسا شده که روی بخت تو است و در دوزخ دوزخ و در اول امیر و دوزخ دوزخ
از امیری بری مغرور که در شهر بیل رسید گفت کسی بخت خلوتی است و در اول امیر و دوزخ دوزخ
خلع و غول میکرد و بیکدیگر که بگو باشد حال کسی که خلعت پادشاه عالم را در دست مالی خلعت
سودا باشد و در طاعت خلعت پدید کنی و در بخت خلیفه نرسد تا در هر دو داشت در هر دو
کرد و روی از دنیا بر حقی که بر داند و بطلب مولی بر خواست و بر سر کسی که بخت خبر نرود

[illegible]

باوی ابراهیم بنسنگان روی قسبله و کاوه افروزی گفت کوش کردم تا چه میگویم گفت خدا
 این بگوید استخانت کرد بر ما من نیز تیرت را گرفت طبقه اسازار چون سنگ آبیای بر سر من گذارند
 ای دیو کی گمان بفرست تو ای آیم و میگویم درج تو ام نه بر سرهای که میسکند
 درج تو ام به قضای کن کنی خدا بکشت زبانه به دفع زووم تا بی واسطه از تو نشنم
 که راه و درنج گیر و در قعر و درنج تو گیر اگر از لذت ناهمت هزار بهشت بر تن زم من پیر
 اهر با ششم بایاد تو در سفر ششم انگارم لایاد تو در طبع ششم انگارم عسریا
 بنده خاص او باشم تا حاجت بگویم غلام خاص را با سلطان می نیست اما بنده و در
 مدبر را حاجت و غلام خاص را به و در حاجت احتیاج نباشد و حاجت را به و در یک سلطان
 بدو قسبله خاص احتیاج بود هر دو پیش است ازین برادران برودن رضا و در حدیث حقیقت
 می وینا و از پیش برادران خبک اما درین بوی حق را از پیش بگیریم حکم معیت ناکردن
 بوی و از پیش برادران خبک سرانجام نیست از وی هرگاه که ازین طریق میسر و برین راه را
 شایسته سلام قرب و شراب میست کردی شراب محبت خراپست که چه موجود را دوست آن
 بنده که از آتش بدشت که **انا عرقنا الانا نه علی النعمات و الانا نه علی الباس**
 در نوسه سینه که او حلال این شراب داریم که این شراب نوش کنیم از دم فرو نریزم که **الله**
اقرنا هذا القرآن علی جبل ازین شفا شفا یصله عامی شفا الله لیکن هرگز
 این شراب نوش کنیم که در پیش او بایستیم و کوشش بر میان بندیم که هر بنوع ازیات
 پاکسازم چون سر بر بزم گفت که شراب کیاست که نوش کنیم چون نوش کردیم عطا کرد
 که خوش بر میان بسته و پیش روی پاک کردی بایستاده و پای دیو کی ترا جان بست که
 شاد و سرور من به صافی که در حال بر سر بزم که تربت تابنده جان به سر بزم پای تربت تابنده من

[illegible][illegible]

